

سلام الله ما که ایلی
 علی وادی اراک و من علیها
 به منزل که رو آید خدا
 دعا کوی عزیزان جهانم
 سنل اید که در زنجیر زلفش
 ز خطت ضد جمال دیگر افرو
 بران نقاش بی گناه کفرین با
 فضاک راحتی فی کل صین
 اموت جانتا یا است شغری
 که سودای دلمن تا قیامت
 بجایا بم وصال چو نتوشا ہی
 تو می باید که باشی ورنه سهل است
 خداوند که حافظ اعرض سنیت
 و علم اندجی عن سوا لی
 بحرم با تق میخانه بدولت تو
 گفت باز آبی که شایسته این کجا

پیچیده جمعه می کش که ز سر ملکوت
 بر در می کیده زندان قلندر باشند
 حشمت زین سر در بنا کعبت آتو ما
 سر ما در اینجا که طرف باش
 اگر ت سلطنت فقر بخش ایدل
 با که ایان در می کیده ای سالک راه
 قطع این جمله بی همی خضر مکن
 که ز در شکر است بخو خضر بهی
 تو در فقر ندانی ولی از دست ده
 فکر اندیشه جمیست کون می با یا
 حافظ خا مصلح شهر از این قصه مدار
 عملت چیست که نزدش دو جهان تو
 سحر که روی در سر ز میخی
 که اهی صوفی شراب نیکه شود و صفا
 که ایش سیمانی بنا شد
 همی گفت این معما با قرینی
 که در شیشه نما ندر این معنی
 چه خاصیت و به نقش کیمینی